

خمیازه ای کشیدم و به سمت اتاقم رفتم

و یه لباس راحتی پوشیدم و همونطور روی تخت افتادم و خوابیدم.....

با باز شدن چشمم نگاهی به اطراف و بعد به کنارم انداختم

چقدر سخت بود عادت کردن به نبودش!

انگار هر صبح که بیدار میشدم یادم میرفت که دیگه کنارم نیست

و باید چند دقیقه ای فکر میکردم و به خودم میومدم و همه چیزو یادآور میشدم!

از تخت پایین اومدم و به دسشویی رفتم با شنیدن صداهای بیرون سرمو به در
چسبوندم

یعنی چی خانم محترم من گناه کردم خونمو دادم دست شما!

چند ساله اجاره نشین من هستید امسال واقعا اذیتم کردید

برای اجاره خونه اخه سه ماه از موعدتون گذشته پس کی اجاره من بدبختو میدید!؟

اگه اینطوری قراره پیش برید لطفا وسایلتونو جمع کنید و دنبال یه جا برای موندن
باشید

تحمل نکردم و از اتاق بیرون رفتم
_چقده!؟

مامان متعجب به سمتم برگشت
_تو برو تو دخترم من حلش میکنم

جلو رفتم و رو کردم به آقا شهاب(صاحب خونه)و گفتم:

_پرسیدم اجارتون چقده!؟

_وا خواهرم سه ماهه پرداخت نکردید هزینه این ماهم که ندادید

یعنی جمعا هزینه چهار ماهو ندادید! که میشه یک میلیون و چهارصد!

به سمت کیفم رفتم و یک میلیون و هشتصد بیرون کشیدم

بیا این هزینه چهارماهه علاوه بر اون هزینه ماه جدیدم گذاشتم

دیگه راه نیفتید بیااید کل کل لطفا! سر هر ماه پولو براتون واریز میزنیم

باشه ای گفت و بعد از کلی تشکر رفت

با رفتنش مامان با نگاه متعجبی به سمتم برگشت:

ددد...دخترم تو اونهمه پولو از کجا...

_نترس مامان پول خودمه گوشیمو فروختم از اون دادم

با ناراحتی گفت:

_اخه اینطوری که همیشه دخترم تو گناه داری اون پول الان تنها داراییته

لبخندی زدم و گفتم:

_چی میگی مامان چرا مثل غریبه ها باهام حرف میزنی من دختر توم

منم یه عمر توی این خونه بودم

و تو کرایه منم دادی کاری نکردم که مگه نگفتی باهم زندگی کنیم؟؟؟

_البته که گفتم دخترم اینجا خونه توعه

_خب پس اگه اینطوره باید کارارو نصف نصف کنیم

مثل قدیما نصف هزینه ها با تو و نصف هزینه ها با من!

با من و من گفت:

_دخترم من خیاطی میکنم اخه رخت میشورم من سر کارم اما تو چی!؟

از کجا میخوای بدی درضمن حامله هم هستی

لبخندی زدم و گفتم:

_نترس ماما هنوز فکر کنم یه میلیونی دارم

درضمن امروز میرم دنبال کار دربارہ بچمم که هنوز دو ماهشم نشده

مامان بزرگ جونس حداقل بزار تا به هفت هشت ماهگی نرسیدم کمکت کنم

با لبخند گفت:

_خدا ازت راضی باشه دخترگلم

_خواهش میکنم مادر عزیزم

_حالا اگه اجازه بدی میخوام لباسمو عوض کنم و برم دنبال کار!

مامان باشه ای گفت و به آشپزخونه رفت و منم به اتاقم رفتم

و لباسمو عوض کردم اصلا حس و حال آرایشو نداشتم و همونطور بیرون اومدم

_دخترم داری میری

آهومی گفتم که نگاهی به موهای بلندم انداخت

_میشه مثل قبلا روسری یا یه شال بندازی یا یه دسمال سر!

میدونی که اینجا فرق داره دخترم اینجا روستاس

البته نمیخوام دخالت کنم اما دوس ندارم کسی پشتت حرف بزنه

میدونی که دخترای مجرد همه میپوشن ما روستاییم توم الان مجرد محسوب میشی
از چشم بقیه!

باشه ای گفتم و روسری سفیدی رو از بین وسایل بیرون آوردم

و همونطور روی سرم انداختم و از خونه بیرون اومدم

خیلی یهویی گفتم میخوام کار کنم اما حتی نمیدونستم کجا میخوام کار کنم!

یه تاکسی گرفتم اما با دیدن اگهی که روی دیوار بود

همونجا کرایه رو حساب کردم و پیاده شدم

_به یک خانم کاملا مسلط به آشپزی جهت کار در رستوران نیازمندیم

با لبخند آگهیو کندم و یه تاکسی گرفتم

_آقا لطفا بریم آدرسی که توی ای آگهییه.....

با رسیدن به آدرس با لبخندی از ماشین پیاده شدم

یه رستوران شیک و زیبا

با لبخندی وارد رستوران شدم آره اینجا زیادی شیک بود اما منم تعریف نباشه آشپزی

خوبی دارم بهتره شانسمو امتحان کنم

جلوتر رفتیم و نگاهمو به دکوراسیون فوقلاده شیک رستوران دوختم

_سلام برای استخدام اومدم

_بله لطفا توی صف قرار بگیرید

متعجب گفتم:

_صف کدوم صف!؟

اشاره ای به پشت سرم کرد با دیدن دختری جلو رفتم

_شمام برای تست اومدید

_بله

لبخندی زدم و کنارش نشستم و منتظر موندم

پنج دقیقه ای گذشت که مرده از جاش بلند شد و نگاهی به هر دو مون انداخت

_تشریف ببرید داخل!

لبخندی زدم و به همراه دختره وارد اتاق شدم! یعنی چه تستی میدادن نکنه الان باید

آشپزی کنیم!

_پریناز خانم و خانم نیکا!؟

بله خودم هستم شما و شما تشریف بیارید تو

به همراه دختره در شیشه ای رو باز کردیم و داخل رفتیم

نگاهی به دکوراسیون رسمی انداختم اینجا باید اتاق مدیر باشه چرا برای تست به آشپزخونه نبردنمون!

بفرمایید بشینید

روی صندلی نشستیم که دختره هم رو به روم نشست و پاشو پشت پاش انداخت
چقدر هم باکلاس بود

با نمایان شدن قامت مردی چشم از زنه گرفتم یه مرد نسبتا جوون با لباس رسمی که
ظاهرا مدیر بود

پشت میزش نشست و بعد از جا به جا کردن چنتا برگه دو تا برگه رو برداشت و به
دستمون داد

بفرمایید این فرمو پر کنید فرم خاصی نیس فقط برای آشنایی بهتر با شماست اسم
فامیلی سن و اینکه چند ساله آشپزی میکنید و مدارکی که در آشپزی کسب کردید به
همراه امضا

باشه ای گفتیم و فرم مشخصات رو که شامل چند سوال کوتاه بودو پر کردیم و اسمم و فامیل مونم نوشتیم که برگه هارو ازمون گرفت

_خب خانم نیکا درسته!؟

دختره دستی به موهاش کشید

_بله درسته

برگشو روی میز گذاشت و گفت:

_چند وقته به طور حرفه ای آشپزی میکنید و پخت چه غذاهایی رو بلدید

دختره با اعتماد به نفس گفت:

_مدرکم رو از آمریکا گرفتم بفرمایید

کارتی رو از کیفش دراوارد و به مرده داد و هم زمان شروع به توضیح کرد:

_پخت انواع دسر های شیرین و نیمه شیرین نوشیدنی ها غذاهای چینی استانبولی و

ایرانی و هندی و مدرک رسمی و...

همونطور توضیح میداد و من همونطور دهنم باز مونده بود

_پریناز خانم درسته!؟

با ناراحتی بله آرومی گفتم که نیم نگاهی بهم انداخت و گفت:

_میتونم مدرک شمارم ببینم

نگاهمو به چهره جدیش دوختم یکی نیس بگه دختر اخه تو که مدرک نداری مرض
داری میای برای تست وای خدا ابروم رفت!خب چیکار میکردم

_پریناز خانم!حواستون کجاست!؟

هانی گفتم و نیم نگاهی به دختره و مرده انداختم و با ناراحتی سرمو پایین انداختم

_راستش من مدرک آشپزی ندارم اما پخت غذاهای ایرونی و دسر رو از مادر بزرگ
خدا بیامرز و مادرم یاد گرفتم

با این حرفم دختره قهقهه ای زد که سرمو بالا آواردم دستشو جلوی دهنش گرفت و
گفت:

_ای وای ببخشید خب خندم گرفت

مرده نیم نگاهی به هر دو مون انداخت و رو به من کرد

_عام ببخشید اما این رستوران برای من خیلی مهمه

و من به یک آدم با تجربه نیاز دارم برای همین نیکا خانم لطفا شما فرمتونو به منشی
بدید

و برای تست به آشپزخانه برید لیستو بگیرید و برای تست غذارو حاضر کنید چون این تست هنوز به منزله ثبت نام شما نیست پس باید مواد غذایی رو از خودتون بگیرید تشریف ببرید و لیستو بگیرید موادی که لازم دارید رو بخرید و.....

همونطور سرم پایین بود که بالاخره حرفاش با دختره تموم شد و دختره با ذوق بیرون رفت

مرده با دیدنم گفت:

_ شما که هنوز اینجایت خانم!

_ خواهش میکنم بهم یه فرصت بدید من نمیخوام از خودم تعریف کنم اره آشپزی چینی و استانبولی بلد نیستم اما خب غذاهای ایرانیو خیلی خوب بلدم اینجا ایرانه اینجا کشور ماست چرا غذاهای ایرانیو با یه سبک خاص به مردم نمیدید به جای غذاهای کشورای دیگه البته نمیخوام توی کارتون دخالت کنم اما ازتون یه فرصت میخوام مدرک نشان دهنده همه چیز نیست اصل تجربه و عمله

دستی به موهاش کشید و گفت:

_ نمیخوام ناامید از اینجا برید برای همین برای شمام یه شغل در نظر دارم

_ چه شغلی وای منم خواستم همینو بگم من غذاهای ایرانیو بپزم و نیکا خانم غذاهای استانبولی نظرتون چیه!؟

نگاه متعجبی بهم انداخت و گفت:

–ببینید پریناز خانم خاله بازی که نیس و این رستورانم برای من خیلی مهمه متاسفم
در این باره نمیتونم کمکتون کنم اما اگه کاری بجز آشپزی قبول میکنید براتون یه
پیشنهاد کار دارم

با ناراحتی گفتم

–چه کاری

توهین نشه اما یکی از دوستانم گفتن که به یه خدمتکار نیاز دارن آگهیشم هست دم
در میتونید آدرس و شماره تلفن رو از همونجا بردارید تنها کاریه که میتونم براتون
بکنم

اهانی گفتم و بعد از تشکری از اتاق بیرون رفتم پوف چه بد زد تو ذوقم اما من خودم
مقصرم اخه وقتی مدرک ندارم چرا اومدم

فکر کنم مجبورم خدمتکار شم دلم نمیخواد بازم مثل گذشته اونهمه زجر بکشم اما
ناچارم!

بهتره یه مدت به همون کار ادامه بدم تا زندگیم روی روال قبل بیفته تا بعد بینم چی
میشه

